

یا نگارینه نگاری از هویت

ملی، آیینی و فرهنگی

عجمیان

بجمشید بر گوهر افشانند
مران روز را روز نو خواندند
سر سال نو هرگز فرو دین
بر آسود از رنج روی زمین
بزرگان بشادی بیاراستند
می و جام و رامشگران خواستند
چنین جشن فرخنده از آن روزگار
بما ماند از آن خسروان یادگار
شاهنامه فردوسی ۱

بباغ تازه کن آئین دین زرتشتی - کنون که لاله بر افروخت آتش نمرود
حافظ شیرازی

نوروز نگارینه نگار آئین و فرهنگ عجمیان است. عجم اینجا به روال بیان عرب بیشتر منظور از مردمان شانزده شهر اوستایی است. تازی ها، غیر اعراب، به شمول ترک و پارسی و اروپایی را عجم می خواندند، اما بیشتر منظور آنها از مردمان حوزه خراسان و پارس تا به رود سند بود. اعراب نوروز نداشته و از نوروز عجم آگاه نیز نبودند، چون با فرهنگ و آیین و تمدن جهان بیگانه بودند. حکایت معروف که دال بر جهالت تازیان می تواند باشد، اینست که وقتی تازیان خراسان را اشغال کردند جزیه بر آنها مقرر نمودند، هنگام حصول جزیه مهرگان رسیده بود، مردم بلخ به علاوه مقدار معینه جزیه « هدیه هایی از ظروف طلا و نقره و دینار و درهم و جامه برای حاکم عرب آوردند. حاکم گفت این جزو چیز چیست که بر سر آن با شما صلح کرده ایم؟

گفتند: این چیز است که در این روز به حاکم خود می دهیم که او را بر سر رأفت آریم.

گفت این چه روزیست؟

گفتند مهرگان

گفت نمیدانم این چیست، اما خوش ندارم آنرا رد کنم شاید جزو حق من است، آنرا می گیرم» ۲
ابوریحان بیرونی در کتاب اثار الباقیه در صفحه ۳۵ می نویسد که: «عبدالصمد بن علی در روایتی که آنرا به جد خود بن عباس می رساند نقل می کند که در نوروز، جامی سمین پر از حلوا برای پیغمبر هدیه آوردند و آنحضرت پرسید که این چیست؟ گفتند امروز روز نوروز است. پرسید که نوروز چیست؟ گفتند عید بزرگ ایرانیان است.»
پس از اكمال تجاوز اعراب بر خراسان و کوچ آنها از مکه و مدینه و بصره و شام و عراق که تعداد آنها به میلیون ها نفر می رسید، اعراب به معنی نوروز پی بردند و آنرا به خلفای خویش در جزیره العرب نیز گزارش کردند.

اعراب نوروز را تحریم نکرد، در نهی و منع نوروز نه در قرآن آیتی است و نه حدیثی و جود دارد. حتی روایتی دال بر منع نوروز از سوی خلفای عرب هم موجود نیست. اما سوال اینجاست که چرا اعراب مسلمان، کتابخانه ها را آتش زدند، کتابها را سوختاندند و معابد زرتشتی، بودایی، و کلیسا های عیسویان را ویران نمودند و دانشمندان و اهل اندیشه را سر بریدند و به دار آویختند، جشن سده و یلدا و دیگر اعیاد و ایام مبارک و خدا پرستانه ی به ویژه زرتشتیان یکتا پرست را مشمول نهی از منکر خویش گردانیدند. ولی نوروز را نخواستند جزء از منکرات عربی سازند. به نظر می آید برای آنها یک سطر از تاریخ را به خوانش گرفته باشند پاسخ روشن است. و اگر نبا شد واقعیت این است که تازیان مسلمان در تجاوز بر فارس و خراسان و همه کشور های دیگر هدف ترویج اندیشه و یا آیین خداپرستی را نداشتند، که اگر می داشتند هرگز به فارس، خراسان تجاوز نمی کردند، برای اینکه در کشور های مانند افغانستان (خراسان) و فارس (ایران) هزاران سال پیش از اسلام دین یکتا پرستی رواج داشت و مردم خدا پرست بودند. که ما از این آیین خداگرایانه در جای دیگری این مقاله بحث خواهیم کرد. اما عکس آن، تازیان حتی از مسلمان شدن یعنی از گرویدن مردم به دین شان در هراس بودند و نمی خواستند که مردم به اسلام شان بپیوندند. حکایت جالبی که این ادعا را ثابت می نماید در تاریخ تمدن اسلام تالیف جرجی زیدان نوشته شده است که در زمان عمر بن عبدالعزیز خلیفه اموی که به هر حال نسبت به دیگر خلفای عرب می شد وی را عادل نامید، کسی از ظلم جراح بن عبدالله والی خراسان شکایت نمود که مردم خراسان با وجود آنکه اسلام را می پذیرند با آنها باید جزیه بپردازند. عمر نامه ی به جراح نوشته می گوید: («هر کس که با تو نماز می خواند از پرداخت جزیه معاف است») این فرمان عادلانه سبب شد که گروه انبوهی اسلام آورند، و حاشیه نشینان به والی یاد آور شدند که اسلام اینان برای نپرداختن جزیه است چه بهتر که آنها را با ختنه آزمایش کنی. جراح این را برای خلیفه فرستاده اضافه کرد که با اسلام اینان مقدار جزیه رو به کمی گزارده و بیم آن می رود که باز هم جمعی مسلمان شوند و جزیه از این هم کمتر گردد، پس چه بهتر که موضوع ختنه را عملی سازیم.) ۳

با این وضع ملاحظه می گردد که اعراب مسلمان هیچ گونه علاقه ای به مسلمان شدن مردم نداشته و عکس آن از اسلام آوردن مردم وحشت می نمودند، اعراب مسلمان فقط در پی آن بودند که شرایطی به وجود آورند که منافع آنان را حفظ نماید و اگر وضعیت و یا مناسبتی برای شان سود آور می بود، هرگز در پی نابودی آن نمی گردیدند، بر عکس آن را حفظ هم می نمودند.

نوروز از جمله اعیاد مقدس مردم سر زمین ما بود. مردم برای یکدیگر در روز هدیه ها می دادند و رسم بوده که برای حاکمان و شاهان، رعایا تحایف گرانبهایی در روز نوروز و مهرگان تهیه می دیدند. حتی شاهان کشور های دیگر نیز، برای شاهان سر زمین ما تحایف بزرگ می فرستادند. اعراب با ملاحظه این رسم مهر دوستانه و مهر ورزانه مردم سرزمین خراسان، جابرانه از مردم خواستار هدایا می شدند و مردم به ناچار هدایا را نه با مهر، بلکه جبرا می پرداختند. در تاریخ تمدن اسلام نوشته شده است که: «عاملان بنی امیه در فارس میوه باغ ها را به بهای

زیاد از معمول تخمین می زدند و مطابق ارزیابی ظالمانه خود از آنان مالیات می گرفتند. دیگر از بیدادگرهای آنان برای افزایش در آمد، آنکه بر زمین های بایر نیز مالیات وضع کردند، و از ایرانیان هر سال عید نوروز مالیاتی به نام عیدی می گرفتند و در زمان معاویه این عیدی ده میلیون در هم می شد. ۴

در زمان امویها هدایای نوروزی اجلاً از مردم اخذ می گردید تا اینکه مردم ناچار شدند دست از برگزاری نوروز بر دارند و خود را مسلمان بگویند، تا بدین وسیله شانه های خویش را از پرداخت جزیه نوروزی سبک سازند. این مسئله در بسیار از موارد پیش آمده است. برای آنکه این موضوع دقیق تر بیان گردد باید افزود: در تاریخ تمدن اسلامی گفته شده که عبدا لملک بن مروان به حجاج بن یوسف ثقفی حاکم خراسان دستور داد که جزیه را تماماً از مردم اخذ ندارد مبلغی را برای زمین داران نیر بگذارد که صرف نمایند. پس از چندی حجاج به عبدالملک نامه نوشت که اجازه بدهد که:

«مختصر مساعده باقی مانده را از زمین داران بستاند. ولی این پیشنهاد به قدری ظالمانه بود که عبدالملک آن رد کرده نوشت:

[با آنچه گرفته ای قانع باش و به باقی مانده چشم مدوز، برای این بینوایان گوشت و استخوانی باقی بگذار تا اطراف آن چربی جمع شود.] ۵

سپس جرجی زیدان می نویسد: «ظاهراً همین فشار پاره ای از زمین داران و روستاییان را بر آن داشت که اسلام آورند و در پناه دین از بیدادگری رها شوند ولی این کار هم آنان را از پرداخت جزیه و خراج آزاد نساخت. این بیدادگریها تنها به دست حجاج انجام نمی گرفت. جراح در خراسان و دیگران در بلاد ماوراءالنهر نیز چنان و بدتر از آن می کردند تا آنجا که مردم سمرقند برای گریز از پرداخت جزیه اسلام آوردند و چون دیدند اسلامشان سودی ندارد و جزیه آنان پس گرفته نمی شود دوباره به دین پیشین خود برگشتند.» ۶

سر نوشت نوروز هم به همین منوال بود، حتی می گویند که تازیان مثلاً "عمر بن عبدالعزیز و معتضد دو خلیفه عباسی با تقلید از سنت شاهان (آریایی) لباس زرین می پوشیدند، روی تخت می نشستند و سپس یک تن، خوش صدا و خوش قدم، به نام میر نوروزی یا (میمنت)، پروای ورود می خواست و شاد باش می گفت. ۷

پس از آنکه مردم خراسان باب مقاومت ها را علیه لشکریان متجاوز اعراب می گشایند از نوروز حتی در زمان طاهریان و صفاریان در تاریخ کشور ما خبری نیست، به طور یقین نوروز تجلیل می شده اما نه چونان روزگاران پیش از تجاوز اعراب جزیه ستان. اگر تجلیل می شده در بین اعضای خانواده بوده و بسیار خاموشانه و توام با ترس و وحشت از حاکمان اعراب و تحصیلداران مستعربه های آنان. و در طی این چندین قرن است که آیین نوروز به انزوا و حتی به فراموشی سپرده می شود. در فارس (ایران امروزه) عکس خراسان (افغانستان) از نوروز قسماً در دوران امویان و عباسیان تجلیل به عمل می آمده است و این به علتی است که مردمان فارس بسیار زود مقاومت را علیه اعراب رها نمودند و به پرداخت جزیه تن در دادند، و رفته رفته چنانکه علی دشتی در کتاب ۲۳ سال می نویسد: «ایرانیان مطابق شیوه ملی خود در مقام نزدیک شدن به قوم فاتح بر آمدند و از در اطاعت و خدمت وارد شدند. هوش و فکر و معلومات خود را در اختیار ارباب جدید خود گذاشتند زبان آنها را آموختند و آداب آنها را فرا گرفتند، لغات قوم فاتح را تدوین و صرف و نحو آن را درست کردند و برای اینکه فاتحان آنان را به بازی بگیرند از هیچگونه اظهار انقیاد و فرو تنی خود داری نکردند. در مسلمانی از خود عربها پیشی گرفتند و حتی در مقام تحقیر دین و عادات گذشته خود بر آمدند و به همان نسبت در بالا بردن شأن عرب و بزرگان عرب تلاش کردند و اصل شرف و جوانمردی و مایه سیادت و بزرگواری را همه در عرب یافتند. هر شعر بدوی و هر مثل جاهلانه و هر جمله بی سر و

ته اعراب جاهلیت نمونه حکمت و چکیده معرفت و اصل زندگانی شناخته شد. به این که مولای فلان قبیله و کاسه لیس سفره فلان امیر باشند اکتفا کردند. افتخار کردند که عرب دختر شان را بگیرد و مباحثات می کردند که نام عربی بر خود گذارند. فکر و معرفت آنان در فقه و حدیث و کلام و ادب عرب به کار افتاد و هفتاد در صد معارف اسلامی را به بار آورد. « ۷

در حالیکه مردم خراسان عکس فارسیان، جانبازانه علیه اعراب مسلمان متجاوز به نبرد می پرداختند و با شمشیر از آیین و فرهنگ خویش دفاع نموده و نمی خواستند که تسلیم شوند.

نوروز را نیز فارسیان پس از آنکه به گفته علی دشتی عرب تر از عرب شدند به یک آیین اسلامی تبدیل نمودند. چنانکه گفتیم خراسانیان پس از یک سکوت چند قرنه سرانجام در دوره با شکوه سامانیان دوباره در پی احیای آیین و فرهنگ خویش بر آمدند. شاعران و خدای نامه نویسان (باید دانست که خدای نامه به معنی شاهنامه است زیرا یکی از معنی کلمه خدای «پادشاه» بود چنانکه ملوک بخارا را «بخار خداه» می گفتند.) قلم به دست گرفتند تا فر و شکوه آیین و فرهنگ نیاکان را دوباره به یاد ها بیاورند و آنرا پاسداری نمایند، در راستای این یاد آوریهها و ترسیم های آیین و فرهنگ، پیشتر از مردان، مادینه عقاب عرشینه پرواز خرد و شعر، رابعه بلخی است که در غزل نوروزی یا بهاری خویش صدای آذر و مانی را بلند می نماید و می گوید:

فشاند از سوسن و گل سیم و زر باد
زهی بادی که رحمت باد بر باد
بداد از نقش آذر صد نشان آب
نمود از سحر مانی صد اثر باد
و یا

زبس گل که در باغ ماوی گرفت
چمن رنگ ارژنگ مانی گرفت
سر نرگس تازه از زر و سیم
نشان سر تاج کسری گرفت

و بعد از رابعه شاهدخت سنیغ نشین قله های بلند خرد در بلخ، که سوگمندان به بیشترین اشعار او را منکران عقل و خرد از بین برده اند، دقیقی بلخی است که بی هیچ هراسی از مفتیان قصاب سرشت جهل، فراز می آید، چنانکه فردوسی در باره او می گوید:

دقیقی زجایی فراز آمدی
بر آن جام می داستان ها زدی
به فردوسی آواز دادی که می
مخور جز به آیین کاووس و کی

دقیقی اولین شاعری است که خواست بنای فرو ریخته شده ای هویت آیینی و فرهنگی و ملی مردم ما را که به وسیله اعراب متجاوز صورت گرفته بود، تعمیر نماید. او بود که شاهنامه را آغاز نمود و چراغ در آتشکده آیین زرتشتی گذاشت. و گفت:

دقیقی چهار خصلت برگزیده ست
به گیتی از همه خوبی و زشتی
لب یاقوت رنگ و ناله چنگ
می خوشرنگ و دین زردهشتی

گرچه پیش از دقیقی هواخواهان استقلال و آزادی از استعمار آیینی و فرهنگی اعراب دست به کار تدوین و تالیف شاهنامه ها زده بودند که از جمله می توان از شاهنامه ابوالموید بلخی و منظومه مسعودی مروزی و شاهنامه ای که به فرمان ابومنصور بن عبدالرزاق طوسی نوشته شده، نام برد که بنا به گفته مرتضی راوندی: به ظن قوی، فردوسی طوسی همین شاهنامه را از نثر به نظم آورده است. ۸

به هر حال فردوسی بزرگ، سرانجام تاریخ هویت ملی، آیینی، فرهنگی و اجتماعی مردم را ساخت و حماسه جاویدانه ای به یادگار گذاشت که شوربختانه چشمان « نسل یاهو و خاکستر » از قرنهای بدین طرف در نور آن نمی تواند باز شود. از بس که به تاریخها عادت نموده اند. پس از آن شاعران و پژوهشگران بسیار دیگر به باز خوانی و باز گویی شکوه، جلال، فر و خرد پیش از اسلام پرداخته اند. از شاد روان علی احمد کهزاد گفتار نیکویی است اندرین باب که در کتاب تاریخ افغانستان می نویسد:

«دانشمندان آریانا یا خراسان این وقت بار دیگر به فکر افتادند تا در تربیت ملی و تقویت روحیات قومی از تذکار کارنامه های پادشاهان و پهلوانان باستانی مملکت کار بگیرند. این مرام از مدتی در دلها نهفته بود تا دوره علم پروری منور سامانی رسید و زمینه برای پرورش چنین امید از هر حیث مستعد شد. پادشاه، وزیر، حکومت و محیط موافق افتاد و مخصوصاً دربار احمد بن اسماعیل و نصر بن احمد و نوح بن نصر که روی هم رفته سالهای بین ۳۴۳ ۲۵۹ هجری را در بر می گیرد، مساعدترین همه زمانه ها بود. یک عده فضلا و دانشمندان و گویندگان بزرگ از نقاط مختلف خراسان قد علم نموده و در این زمینه قلم برداشتند، ولی باز مرکز این جنبش بزرگ و کانون تجدید خاطرات باستانی و مبدأ تقویة روحیات ملی، باختر یعنی سرزمینی بود که وید و اوستا را به جامعه آریایی (!) تقدیم نموده بود. به تعقیب ریشی های ویدی و گویندگان اوستایی جمعی از دانشمندان بلخی مانند ابی منصور محمد دقیقی بلخی، ابو علی سینا بلخی، ابوالموید بلخی، ابوشکور بلخی و یک عده فضلاء دیگر بلخ مصمم شدند تا خاطرات عظمت و جلال پادشاهان قدیم کشور خود را تجدید نمایند. این کار با دقیقی بلخی شروع شد و شعرای دیگری هم در آن دست زدند و با شاهنامه و گرشاسب نامه اسدی طوسی به پایه تکمیل رسید. پادشاهانی را که شاهنامه ها، گشتاسب نامه ها، گرشاسب نامه ها، نامه های خسروان و غیره نام می برند، همه بلا استثنا همان پادشاهان و پهلوانان قدیم آریانا (!) هستند که بار اول وید و بعد از آن اوستا از آنها تذکار نموده و شاهنامه ها با پاره ای تصرفات و تشکیل صحنه های متعدد و یاد آوری از بعضی پهلوانان دیگر که بعد از عصر اوستا ظهور کرده اند همان خاطرات، واقعات و گزارشات تاریخی قدیم آریانا (!) را روی صحنه های حقیقی آن بلخ، زابل، کابل، قندار، سیستان، هرات و غیره ترسیم کردند.» ۹

در چنین اوضاعی که مردم افغانستان در پی بازسازی هویت ملی و آیینی و فرهنگی خویش بر آمده بودند، پارسیان که دل در گرو اعراب داده بودند و بگفته علی دشتی هر جمله بی سر و ته عرب را چکیده معرفت قلمداد می کردند و سعی داشتند که به شیوه اعراب، دروغ های خویش را آسمانی بین مردم جابزنند، به مسخره ترین ترفند باقی ها به نفع فرهنگ عرب و مسخ فرهنگ و آیین عجم دست به کار شدند مثلاً "محمد بن شاه مرتضی معروف به ملا محسن فیض (۱۰۰۷-۱۰۹۱) پس از آنکه در دوره سامانیان و غزنویان مردم دوباره در اثر شکست حاکمیت سیاسی اعراب، به برگزاری اعیاد مبارک نیایی خویش از جمله نوروز، سده، مهرگان و بسیار دیگر رو می آوردند، در بین پارسیان تعبیر های امام جعفر صادق از نوروز را تبلیغ می نماید، پیش از آنکه به رد این تعبیر ها که بسیار مسخره و خنده دار است پرداخته شود حرفهای امام جعفر صادق را که تا امروز در بین به ویژه معتقدین شیعه رواج دارد می نویسم: «از رساله ی نوروز و سی روز ماه تالیف محمد بن شاه مرتضی معروف به ملا محسن فیض ۱۰۰۷ - ۱۰۹۱، فشرده نقل می شود، چنین روایت شده از معلی بن خنیس که در روز نو روز نزد منبع حقایق و دقایق، امام جعفر صادق (ع) رفتم، فرمود: آیا می دانی امروز چه روز است؟ گفتم فدای تو شوم، روزی است که عجمان تعظیم آن می نمایند و هدیه به یک دیگر می فرستند. فرمود به خانه ی کعبه سوگند که با عث آن تعظیم امری قدیم است، بیان می کنم آن را برای تو تا بفهمی. گفتم: ای سید من! دانستن این را دوست تر دارم از آنکه مرده ی من زنده شود و دشمنان من بمیرند. پس فرمود: ای معلی، نوروز روزی است که خدای تعالی عهد نامه از ارواح بندگان خود گرفته که او را بندگی نمایند و دیگری را با او شریک نسازند و ایمان بیاورند به فرستاده ها و حجت های او وائمه معصومین (ص). و اول روزی است که آفتاب طلوع کرده و بادی که درختان را بارور می سازد وزیده، و خرمی زمین آفریده شده. و روزی است که کشتی نوح، بر زمین قرار گرفته، و روزی است که خدای تعالی زنده گردانید جماعتی را که از بیم مرگ از شهر و دیار خود بیرون رفته بودند و چندین هزار کس بودند. پس اولاً" حق تعالی حکم کرد ایشان را که بمیرند، بعد از آن زنده گردانید. و روزی است که جبرئیل (ع) بر حضرت رسالت ص نازل شد به وحی. و روزی است که آنحضرت بت های کفار را شکست. و همچنین حضرت ابراهیم ع در این روز بت های کفار شکست و روزی است که حضرت رسالت ص امر فرمود یاران خود را با حضرت امیر المومنین ع بیعت امارات نمایند. و روزی است که آن حضرت، امیر المومنین را میان جنیان فرستاد که بیعت ازایشان بگیرند. روزی است که بار دوم اهل اسلام با امیر المومنین بیعت کردند. و روزی است که جنگ نهروان فتح کرد و به قتل رسانید ذوالثدیة را که سر کرده خوارج بود. و قائم آل محمد، یعنی حضرت صاحب الامر ع ظاهر می شود. و روزی است که آنحضرت بر دجال ظفر می یابد و آن ملعون را در کناسه که محله ای است در کوفه از گلو می کشد. و هیچ نوروزی نیست که ما توقع خلاصی از غم نداشته باشیم زیرا که این روز به ماو شیعیان ما نسبت دارد، عجمان آن را حفظ کرده اند و شماضایع کرده اید. « ۱۰

اینجا لازم است که در برابر هر جمله امام جعفر، باید سکوت کرد و بس. اما مساله این نیست که امام جعفر غلط می گوید. مساله اینست که چگونه سعی به عمل آمده است که هویت یک پدیده کاملاً غیر عربی و مطلق به یک آیین و فرهنگ دیگر را مسخ نموده و هویت ناسوتی آنها انکار نمایند. تا مردم نتوانند از هیچ مجرای به هویت خویش پی ببرند و در پی حفظ فرخنده گی ناسوتی آنها باشند. اعراب سعی کرده همه چیز، باید رنگ اسلامی داشته باشد و به اسلام تعلق بگیرد. کشور های مفتوحه به دست اعراب به خاطر حفظ سیادت فرهنگ و دین اعراب می بایست فاقد هویت ملی و فرهنگی می گشت، باید هر چه پیش از اسلام داشتند فراموش می کردند و یا باید آن را اسلامی می ساختند. نوروز را نیز اگر میل به حفظ آنها داشتند باید مثل گوسفند ذبح اسلامی می شد تا حلال می گردید. و این ذبح به عمل آمد. این مجبوریت به ویژه پس از سقوط سامانیان ناگزیر گردید. در دوران سامانیان چنانکه گفته آمدیم نوروز دو باره

رواج پیدا کرد، اما نه به آن شکلی که پیش از اسلام دارای فر و شکوه اهورایی بود. زیرا با آنکه سامانیان خود از تبار زرتشتیان بودند و مجال رشد و آزادی آیین های نیایی را فراهم نموده بودند، اما حاکمیت دینی و فرهنگی اعراب همچنان بر جامعه مسلط بود، زیرا بیشترین نفوس به ویژه بلخ و بخارا را اعراب مهاجر و مهاجم تشکیل می داد و در پهلوی اینان مستعربه های بومی مانند قاضی و مفتی، و حاکم، ملا، و شیخ و امام که منافع و مصالح خویش را در حفظ حاکمیت اصول اسلامی جستجو می کردند، در نفی فرهنگ، سنت ها و تمام آثاری که شهوات پست انسانی آنها را محدود می نمود و عکس آن جامعه را به سوی وادی آزادی، خرد و نیک منشی می کشاند با استفاده از جو تهدید و توحش اسلامی سعی و تلاش می نمودند؛ تا از آن جلو گیری نمایند. و از سوی دیگر تمام نیایشگاهها و معابد خدا پرستی از سوی اعراب مسلمان ویران گردیده بود، مهم تر از همه زنان که عامل تعیین کننده و سازمان دهنده مراسم جشن ها و مظهر شکوه و زیبایی ها و آزادی ها به شمار می آیند در طی قرون تجاوز و تسلط اعراب مسلمان، چنان قربانی دادند و ستم کشیدند که مبادا به دام کنیز گیر اعراب نیفتند و آنها از ترس اعراب مسلمان کنیز گیر سر از خانه بیرون نمی کردند. در حالیکه پیش از اسلام همین زنان بودند که در روز نوروز زمینه شادی و خنده و شوخی و زیبایی و مجلس آرایبی را فراهم می آوردند. این مورد را در اشعار شرفنامه نظامی گنجوی به خوبی می توان دریافت که می گوید:

دگر عادت آن بود که آتش پرست
همه ساله با نو عروسان نشست
بنوروز جمشید و جشن سده
که نو گشتی آیین آتشکده
زهر سو عروسان نادیده شوی
ز خانه برون تاختندی به کوی
رخ آراسته دستها پر نگار
به شادی دوید ندی از هر کنار
مغانه می لعل برداشته
به یاد مغان گردن افراشته
ز برزین دهقان و افسون زند
بر آورده دودی به چرخ بلند
همه کار شان، شوخی و دلبری
گه افسانه گویی، گه افسونگری
جز افسون چراغی نیافر و ختند
جز افسانه، چیزی نیاموختند
فرو هشته گیسو، شکن در شکن
یکی پایکوب و یکی دست زن
چو سرو سهی، دسته گل به دست
سهی سرو زیبا بود گل پرست

سر سال، کز گنبد تیز رو
شماری جهان را شدی روز نو
یکی روز شان بود، از کوی و کاخ
به کام دل خویش، میدان فراخ
جدا هریکی بزمی آراستی
و ز آنجا بسی فتنه بر خاستی
شرفنامه نظامی گنجوی

اما پس از تسلط جابرانه حاکمیت دینی و فرهنگی اعراب این گوهر ذاتی نوروز یعنی (زن) و همچنان (هوم) افشره شادی بخش خاص نوروز از حضور منع گردید. اما در خانه و خانواده هایی که اعراب و یا مستعربه ها رئیس فامیل نبودند، چنگ و چغانه شادی و سرور نوروزی و آرایش های دل انگیز رواج دو باره خویش را پیدا نموده بود. از این احوال، امام و مجریان امر بالمعروف و نهی از منکر بی خبر نماندند و تا توانستند خواستند جلو آن را گرفتند. چنانچه که وقتی امام محمدغزالی در اواخر سالهای ۴۰۰ هجری مشاهده می نماید که دوکانها در ایام نوروز پر از نقل و میوه های رنگا رنگ و وسایل تفریحی و شادببخش است، فوراً "دست به فتوا می برد و زیر عنوان (منکرات بازار ها) می گوید: «آنکه به خرنده دروغ گویند، و عیب کا لا پنهان دارند، و تراز و سنگ و چوب گز راست ندارند، و در کالاهش در کنند و چنگ و چغانه فروشند، و صورت حیوانات فروشند برای کودکان در عید، و شمشیر و سپر چوبین فروشند برای نوروز، و بوق سفالین برای سده و کلاه و قبا ی ابریشمین فروشند برای جامه مردان، و جامه رفوکرده و گاز رشته فروشند و فرا نمایند که نو است، و هم چنین هر چه در آن تلبیسی باشد، و مجمره و کوزه و دیوان و آوانی سیم و زر فروشند و امثال این. و اما صورت حیوان حرام است، و آنچه برای سده و نوروز فروشند چون سپر و شمشیر چوبین و بوق سفالین، این در نفس خود حرام نیست، ولیکن اظهار شعار گبران است که مخالف شرع است و از این جهت نشاید بلکه افراط کردن در آراستن بازار به سبب نوروز و قطایف بسیار کردن تکلف های نو ساختن برای نوروز نشاید، بلکه نوروز و سده باید که مند رس شود و کسی نام آن نبرد: تا گروهی از سلف گفته اند که روزه باید داشت، تا از آن طعام ها خوردن نیاید، و شب سده چراغ فرا نباید گرفت تا اصلاً آتش نبیند، و محققان گفته اند روزه داشتن این روز هم ذکر این روز بود، و نشاید که نام این روز برند به هیچوجه، بلکه با روز های دیگر برابر باید داشت، و شب سده همچنین، چنانکه از او خود نام و نشان نماند. « ۱۱

پس از صدور مجموعه ای از این قبیل فتوا ها در جهت منع هویت آیینی و فرهنگی مردم ما ناگزیر می شود که به نوعی در حفظ میراث هایی که مبین شکوه و جلال تاریخ پر عظمت شان به شمار می آید راه و چاره دریابند. مثلاً در فارس (ایران امروزی) واقعیت های اهورایی را بدینگونه به عناصر اسلامی پیوند دادند چنانکه داکتر فرهنگ مهر محقق ارجمند ایرانی در این باره می نویسد: «چون بحث از دیدگاه تاریخی است باید اشاره کنیم که پس از اسلام نسبت های تاریخی دیگری به نوروز - روز اورمزد فروردین - دادند. این نبوغ ایرانی بود که برای پایداری جشن های ملی به آنها رنگ مذهبی اسلامی و سامی داد. این آمیزش اساطیر ایرانی و سامی محاسن و معایبی داشت. از محاسن آن اینکه سنن ایرانی و ملی حفظ شدند و از معایب آن اینکه امروز تفکیک بسیاری از سنن ایرانی و سامی مشکل است. برای نمونه در سه سده بلافاصله بعد از تسلط اعراب، برای حفظ آرامگاه کورش آن را قبر (ام النساء) و یا مقبره مادر سلیمان خواندند و یا آتشکده از گشسب را تخت سلیمان و تخت جمشید را تخت سلیمان نامیدند. در تغییر نامها آنگونه

زیاده روی شده بود که در قرن چهارم نویسندگانی چون ابن حوقل در کتاب صورت الارض و استخری در مسالک و الممالک و در قرن پنجم ابو ریحان بیرونی در آثار الباقیه عن القرون الخالیه و ابن بلخی در فارسنامه و محمد بن محمود بن احمد طوسی در کتاب عجایب المخلوقات و غرایب الوجود، خود را مجبور دیدند که انتساب تخت جمشید را به سلیمان تکذیب کنند.» ۱۲

در افغانستان نیز چنین واقعه ای رخ داده است، مثلاً برای آنکه مراسم نوروز را در زادگاه آن یعنی بلخ حفظ نمایند آرامگاه زرتشت پیغام آور خدای را به قبر علی بن ابی طالب تبدیل نمودند، که این از یک جانب برای حفظ بزرگ داشت نوروز حتماً ضروری بوده اما عیب آن در این شد که نوروز پس از گذشت سالها همان پدیده ای شد که امام جعفر صادق از آن تفسیر به عمل آورده بود. در باره اینکه آرامگاه حضرت زرتشت به مرقد علی تبدیل یافته، داکتر فرهنگ مهر در کتاب فلسفه زرتشت می نویسد: «بنا بر سنت زرتشتی اشو زرتشت در بلخ هنگامیکه سر گرم پرستش اهورا مزدا بود، به دست (تورابراتور) کشته شد. بنا به سنت، زرتشت ۷۷ سال داشت. سالهای پیش در یکی از مسافرت هایم به افغانستان در مزار شریف (که مشهور به مزار علی است) از یک نفر شنیدم که می گفت مزار شریف، مزار یکی از بزرگان پیش از اسلام بوده است و بعد از تسلط اسلام، برای جلوگیری از تخریب، آن را مزار علی خوانده اند، در حالیکه مسلم است که آرامگاه علی در نجف است.» ۱۳

داکتر حسین وحیدی در کتاب شهر روشن زرتشت به نقل از پژوهش داکتر صادق کیا می نویسد که: «چندی نگذشت که یاران زرتشت پیکر او را بر گرفتند و به (آرامگاه بزرگ) بردند، صادق کیا مینویسد (که مزار شریف در افغانستان آرامگاه زرتشت است)» ۱۴

این قلم در منبع دیگری از قول استاد پور داود نیز خوانده بودم که ایشان نیز به همین عقیده بودند. به هر حال واقعیت ها حتی پس از قرن ها هم پنهان نمی ماند به ویژه دروغ، سرنوشتی جزسواپی ندارد. اما آنچه گفته آمدیم چه در جهت صلاح و چه در اغواء، هرچه بوده سرانجام مردم ماهیت اصلی نوروز را فراموش نموده و آنرا آنچه امام جعفر صادق تعبیر کرد؛ همان پنداشتند. اما جزئیات سنتی برگزاری آن از سوی زنان جامعه ی ما در خانواده ها به نحوی از انحا باقی ماند، که در جای دیگری از این مقال روی آن بحث خواهیم نمود. اما پیش از آن بر می گریم به تاریخ و بزرگ داشت این روز مبارک در پیش از اسلام و خاستگاه آن.

آیا نوروز آیین زرتشتی است؟

بسیاری از محققین و پژوهشگران در این مورد دچار اشتباه شده اند و نوروز را آیین زرتشتی شمرده اند. در حالیکه نوروز بر می گردد به قرن ها پیش از تولد زرتشت بزرگ. نوروز در عصر جمشید آغاز یافت، یعنی به قول همه مورخان و محققان عرب و عجم بنیاد گذار نوروز جمشید است چنانکه حضرت فردوسی می فرماید:

به جمشید بر گوهر افشانند

مر آن روز را نوروز خوانند

چنین جشن فرخنده ز آن روز گار

بما ماند از آن خسروان یا د گار

راوندی در جلد ششم تاریخ اجتماعی ایران می نویسد: «مراسم جشن نوروز جمشید یا نوروز بزرگ از آغاز فروردین ماه شروع میشود، وضع و انتخاب این روز را به جمشید نسبت می دهند.» ۱۵

ابوریحان بیرونی در کتاب آثارا لبقیه در فصل نهم زیر عنوان (در باره اعیادی که در ماههای پارسین است) به تفصیل از رابطه نوروز با جمشید سخن گفته و بسیاری از مراسم این اعیاد را مفصلاً تشریح نموده است. اگر نوروز یادگار عصر جمشید است، پس در عصر جمشید در بلخ (خراسان زمین) آیین خداپرستانه ی میتراپی رواج داشت و جمشید هم معتقد به آیین میتراپی بوده، چنانچه فردوسی بزرگ به نقل از دقیقی فرزانه، در شاهنامه در این مورد بیان واضح دارد:

چو گشتاسب را داد لهراسب تخت
فرود آمد از تخت و بر بست رخت
به بلخ گزین شد بر آن نوبهار
که یزدان پرستان بدان روزگار
مرآن جای را داشتندی چنان
که مر مکه را تازیان این زمان
بدان خانه شد شاه یزدان پرست
فرود آمد از جایگاه نشست
ببست آن در آفرین خانه را
نماند اندرو خویش و بیگانه را
بپوشید جامه ی پرستش پلاس
خرد را چنان کرد باید سپاس
بیفگند یاره فروهشت موی
سوی روشن داد گر کرد روی
همی بود سی سال پیشش به پای
بر ینسان پرستید باید خدای
نیایش همی کرد خورشید را
چنان بوده بد راه جمشید را. ۱۶

بدین گونه ملاحظه می گردد که آیین میتراپی یا نیایش خورشید به مثابه تجلی ذات خداوند، پیش از آیین زرتشتی در سرزمین ما رواج داشته است، آیین میتراپی همان آیینی است که پس از سده ها دوباره به خصوص به وسیله شیخ اشراق سهروردی پایه هایی حکمت و بینش اشراقی در عرفان را تشکیل داد. اما قبل از آیین میتراپی، نیایش خورشید در آیین زرتشتی هم مورد ستایش قرار گرفت و از جایگاه والایی بر خوردار بود. دقیقی بلخی هم در شاهنامه فردوسی نیایش خورشید را نیایش خرد خوانده است، که در بالا از آن یاد کردیم:

بپوشید جامه پرستش پلاس
خرد را چنان کرد باید سپاس

در اوستا نیایش خورشید که اینک ترجمه متن اوستایی آن با اختصار تقدیم می شود چنین است:

پیروز و فرخنده باد خورشید درخشان، خورشید بی مرگ؛ و خورشید تیز اسب.

با اندیشه و گفتار و کردار نیک، به سوی خورشید روی کرده و می ستایمش. ای اهورا مزدا، خورشید درخشان تیز اسب را می ستایم که آفریده ی تست.

و ستایش بر شما باد همگان امشاسپندان (فرشته ها) که به سان خورشید شکوهمند هستید. رهرو راه اهورا مزدا، که درخشش روشنایی خورشید فروغ اوست، و منم خوار کننده انگره مینو و (اهریمن) این است راه پارسایان، راهی که اندیشه نیک، گفتار نیک، و کردار نیک را می آموزد.

منم ستاینده نیک اندیشی و نیک گفتاری، و نیک کرداری با همه ی جان و روان. منم گریزنده بد اندیشی و بد گفتاری و بد کرداری با همه ی جان و روان.

می پرستم اهورا مزدا (خداوند) را و ستایش می کنم امشاسپندان و مهر ایزد را که دارنده دشت های فراخ است، و خورشید تیز اسب درخشان. . . ۱۷

خاستگاه نوروز بنا به شهادت تاریخ بلخ بوده است. زیرا جمشید بنیاد گذار سلطنت پیشدادیان در بلخ می زیسته است. شادروان احمد علی کهزاد در مورد مکان جمشید یا یما در بلخ می نویسد: «یاما اصلاً اولین پادشاه بزرگ و نیرومند کتله آریایی (!) باختری یا موسس سلاله پاراداتا یعنی پیشدایان بلخی می باشد. اسم پدر او را سرود ویدی (ویواسوات) خوانده و این کلمه را بعضی ها (آفتاب طالع) ترجمه کرده اند، و اوستا (ویوانگا نا) یاد کرده است. دختر خورد او (یامی) و دختر کلان او (آریا) نام داشت. مقصود از (ورا) یا قصری که به این نام تعمیر نمود همان قلعه یا (ارگ شاهی) است که بار اول بیرق سلطنت آریایی (!) فراز آن بلند شد و با آبادی هایی که در اطراف آن به عمل آمد شهر زیبای بخدی اولین پایتخت قدیم آریانا (!) عرض وجود کرد. . . سرود ویدی، پشت های اوستا، شاهنامه ها و دیگر ماخذ ادبی و تاریخی جدید همه بلا استثنا از موسس سلطنت پاراداتا یا پیشدایان بلخی تذکر داده اند. . . شاهنامه ها و منابع دوره اسلامی از یما و یما (جم) ساخته اند و (شید را که به معنی درخشان است و از جمله صفات یما می باشد، به اسم او پیوست نموده و از اسم و صفت، اسم واحد (جمشید) ساخته اند. « ۱۸

مساله دیگری که ذکر آن در این مقال ضروری پنداشته می شود. همانا گرد آمدن مردم در معبد نوبهار، در هنگام نوروز برای نیایش اهورا مزدا (خداوند) و استدعای وفور نعمات در سال جدید از بارگاه یزدان بود. که اعراب متجاوز برای آنکه تاریخ مردم یکتا پرست و خرد اندیش ما را نیز مانند خویش به جهالت و بت پرستی منتهی ساخته باشند و برای پنهان سازی تجاوز و جنایات خویش در سر زمین خراسان دست آویز بسازند، مردمان کشور ما را قبل از اسلام بت پرست شمرده اند و معبد نوبهار را نیز بتکده گفته اند.

چنانکه گفته آمدیم مردم در روز نوروز در معبد نوبهار بلخ جمع می آمدند و به نیایش نوروزی می پرداختند، به گفته فردوسی بزرگ که (مر مکه را تازیان این زمان).

در کتاب فضایل بلخ از قول "بن شوذ ب"، که از محدثان ثقه بوده نقل می کند که: «ابلیس را خانه در خراسان است که آنرا نوبهار بلخ می خوانند، و هر سال احرام گیرند و حج آن خانه بگذارند. . . چون سال شمسی نوگشتی، از تخارستان و هندوستان و ترکستان و از بلاد عراق و شام و شامات، اکابر و اشراف آن بلاد بدین شهر آمدندی و هفت روز عید کردند به موضع نوبهار. . . « ۱۹

منظور "بن شوذب" از سال نوشمسی عبارت از نوروز است، و چنانکه گفته آمدیم نوروز آیین جمشیدی و زرتشتی است نه از بت پرستان و اعراب.

قزوینی هم در آثار البلاد و اخبار العباد راجع به نوبهار می گوید: « . . . بزرگترین خانه از بتخانه هاست که به دیبا و حریر و جواهرات گرانبها تزیین یافته و در اطراف آن بت ها نصب شده بود، و فارس و ترک بر آن احترام می گذاشتند و حج بر آن بر قرار می دادند و طول این بنا صد ذرع و عرض آن نیز صد ذرع بوده و ارتفاع آن نیز بیشتر از صد ذراع، و ملوک چین و هند به آنجا می آمدند و بر بت ها سجده می کردند و دست برمک را می بوسیدند و برمک بر نوبهار سدانست داشت.» ۲۰

تمام تواریخ شهادت می دهند که برمکیان پیش از اسلام آیین زردشتی داشتند، حتی تاریخ نگاران عرب نیز این واقعیت را انکار نمی کنند. مسعودی در کتاب مروج الذهب می نویسد که برمکیان پیش از اسلام تولیت خانه نوبهار، آتشکده بلخ را داشتند. ۲۱

مسعودی یگانه مورخی است که خلاف دیگران نوبهار را آتشکده می گوید. چنانکه از بیان مسعودی بر می آید برامکه پیش از اسلام آیین زرتشتی داشتند و نوبهار هم آتشکده بوده است؛ نه بتکده. فضل بن یحیی برمک وقتی کمر به خدمت اعراب می بندد و در جهت رضای خلیفه عرب به تحقیر و توهین آیین و کیش نیایی خویش می ایستد، می نویسد: «فضل بن یحیی، علمای بلخ را بر دروازه نوبهار طلب کرده، و فرموده است که جد من بدین مشهور است که نوبهار که قبله مغان است، بنا کرده ی اوست، مرا کاری فرمایید که از آن عار بیرون بیایم.» ۲۲

مغان مقوله مذهبی مربوط به آیین زرتشتی است شاد روان عبدالحی حبیبی هم نوبهار بلخ را بتاسی از نظریات اعراب بتکده معرفی می دارد. او می نویسد: «از ابنیه بسیار معروف این عصر نواسنگهارامه (نواویهاره = نوبهار) بلخ است و یکی از سلاطین سابق آنرا اعمار کرده بود و در دالان جنب آن لگن و دندان و جاروب بودا مرصع به جواهر گرانبها موجود بودند. . .» ۲۳

مرحوم حبیبی معبد نواسنگهارامه را به جای نوبهار معرفی داشته است. این معبد، عبادگاه بوداییان بوده است که در جنب نوبهار بلخ یعنی پرستشگاه زرتشتیان قرار داشته است. محمد جواد مشکور در تاریخ اجتماعی ایران می نویسد که: « معبد نواسنگهارامه در خارج شهر در جنوب شرقی واقع بوده این معبد به زبان چینی نا - فو - کیا - لان، یا ناپو سنگ کیلان خوانده می شد. در تالار بزرگی که با طرز با شکوهی آراسته شده بود، تند پسی از بودا دیده می شد که آن را با احجار گرانبها ساخته بودند. در معبد (نواسنگهارامه) میان تالار جنوبی طشت کوچکی بود که در آن بودا خود را شستشو می داد، در این معبد جاروب بودا و نیز دندان بودا قرار داشت.» ۲۴

به هر حال، قصد مرحوم حبیبی این نبوده که مردم افغانستان را قبل از اسلام فاقد عقل و خرد نشان بدهد و تجاوز اعراب رابر کشور موجه بسازد، این وظیفه اعراب بود که همه کشور های مفتوحه خویش را که از فرهنگ و تمدن عصر برخوردار بودند می بایست پست جلوه داده و سعی کنند که شریک جهالت خویش بسازند. به همین لحاظ بود که هر معبد بودایی و آتشکده زرتشتی را بتکده معرفی داشتند.

با این ملاحظات به طور قطع می توان گفت که خاستگاه نوروز در چند هزار سال پیش از میلاد بلخ بوده است. به قرار ملاحظات تاریخی، در قسمت های شرقی باختر یا بلخ مرم ما این روز فر خنده را به نام (سامانه) جشن می گرفتند. شاد روان احمد علی کهزاد در جلد اول تاریخ افغانستان تحت عنوان سامانه چنین می نویسد:

«این کلمه در سرود ریگ وید زیاد ذکر شده و عبارت از یک نوع میله ای بود که در میدان های آزاد اجرا می شد. در این میله تمام طبقات جامعه مرد، زن، پیر، جوان، ریشی ها (روحانیون و دانایان)، ورزشکاران همه شامل می شدند و در آن ابراز لیاقت و هنر نمایی می کردند. ریشی ها پارچه های شعر و سرود خود را می خواندند. جوان ها اقسام مظاهرات و رزشی به عمل می آوردند و سورا کاران به اسب دوانی و مسابقه مبادرت می ورزیدند. دختران و

زن ها برای ساعت تیری و حتی انتخاب همسر در این میله شرکت می کردند. . . انواع بازی ها و اتن ورقص از طرف شامل شونندگان اجرا می گردید و موسیقی نوازان و خوانندگان با نوای موزیک و خواندن خویش حاضرین را مسرور و مشغول می ساختند. میله های ملی که امروز معمولاً در اوایل بهار در نقاط مختلف افغانستان تشکیل می شود به میله (سامانه) عصر ویدی شباهت دارد.» از قرار این تحقیق امکان دارد که این همان میله نوروز بوده باشد. ما آنگونه که گفتیم پس از تسلط اعراب تن بی روح نوروز باقی ماند، و اعراب بنا بر آنچه بر شمردیم نتوانستند که این پیکر اهورایی را نابود کنند، تنها کاری که توانستند این بود که عبا و قبای اسلامی به آن بیوشانند و ماهیت آنرا آلوده بسازند.

ویژگی هایی برگزارای نوروز در پیش از اسلام چه بوده است؟

۱ - چارشنبه سوری:

چهار شنبه سوری یکی از مراسم باشکوه نوروزی است که در چارشنبه آخر ماه حوت یا (اسفند ماه) مردم ما آنرا برگزار می کردند، که پس از تجاوز اعراب برنوامیس فرهنگی ما، این بزرگ روز به اتهام اینکه افروختن آتش نشانه ای از آتش پرستی است، این جشن را منع نمودند. اما در زمان سامانیان دوباره تجلیل گردید. « در تاریخ بخارا تألیف ابو جعفر نرشخی که توست ابو نصر القیادی در سال ۵۷۲ هجری از عربی به فارسی ترجمه شده، در باره چهارشنبه سوری چنین می گوید: «چون امیر منصور بن نوح به ملک بنشست اندر ماه شوال ۳۵۰ به جوی مولیان فرمود تا سرایها دیگر بار عمارت کردند و هر چه هلاک و ضایع شده بود بهتر از آن کردند، آنگاه امیر بسرای نشست هنوز سال تمام نشده بود، که چون شب سوری، چنانکه عادت قدیم است، آتش عظیم افروختند. . . » ۲۵ مرتضی راوندی نیز می نویسد: «و چنانکه از تاریخ بخارا بر می آید در زمان سامانیان این جشن را به نام (سوری) می گرفتند. در هنگام جشن خطاب به آتش می گویند:

سرخ و گرمی تو از من — زردی و رنجوری من از تو. . . » ۲۶

از این سنت نوروز امروز در افغانستان خبری نیست.

صبح نوروز سنت بر آن بوده که بزرگان خانواده هدیه تقدیم می کردند. ابو ریحان بیرونی می نویسد: «با آغاز سال جدید، سالمند ترین فرد خانواده به پا می خاست و قاشقی عسل یا قطعه قندی بر دهان یکا یک خانواده می گذارد و با دادن هدیه و یک برگ سبز و یا یک سکه ضرب سال که داخل یک سیب و یا لیمو قرار داده شده بود، آمدن نوروز را شاد باش می گفت. بعد تمام خانواده به پا می خاست و نماز سپاس و تن درستی به جا می آورده و از هورا مزدا دیر زیستن و فراخی روزی و شاد کامی آرزو می کردند، پس از این مراسم خانوادگی زن و مرد، کوچک و بزرگ، به کوی برزن برفتند و هر کی را سر راه خود می دیدند بدو آب می پاشیدند (گلاب پا شان هم اکنون در اصفهان و قسمتی از چین مرسوم می باشند.) « ۲۷

از این سنت امروز در افغانستان تنها رسم هدیه آنها برای عروسان باقی مانده است که خانواده داماد تحفه نوروزی عروس را می دهد.

هفت سین:

هفت سین در نوروز فلسفه و معنی خاصی دارد، شوربختانه در افغانستان در رابطه به هفت سین و فلسفه و حکمت آن بررسی علمی و تحقیقاتی به عمل نیامده است. ولی پارسیان این مساله را دقیقاً از هر جهت به پژوهش گرفته اند، که این پژوهشها انعکاسی از رابطه های مشترک پارس و خراسان (ایران و افغانستان) می تواند باشد. زیرا در روزگاران بسیار این دوکشور مرز های مشترک داشته و پارس همیشه جزئی از قلمرو باخترکه مرکز آن بلخ بوده به

حساب می آمده است، و هیچ گونه تفاوت آیینی و فرهنگی در طول تاریخ بین مردمان مان مشاهده نشده است، به هر حال این بحث دیگر نیست.

از این واقعیت نمی توان انکار کرد که دانشمندان و خردمندان پارس در امر حفظ، احیا و بیان و تکامل تاریخ، فرهنگ و آیین نیایی در سالهای سلطنت پهلوی بیشترین سعی و تلاش را نموده اند، که نمی توان مرهون ایشان نبود. همین ها بوده اند که در مورد هفت سین نوروزی تحقیقات نموده اند که ما از جمله این بررسی ها یکی آنرا اینجا نقل می نمایم زیر عنوان (چرا هفت سین؟) نویسنده می نویسد:

«در روزگار ساسانیان قابهای منقوش، زیبا و گرانبها از جنس کائو لین به ایران آورده می شد که بعد ها به نام کشوری که از آن می آمد چینی نامیده می شد و در تغییر گویش به صورت سینی و نیز در حالت معرب به صورت صینی رواج پیدا کرد. چین یا سین نام سلسله پادشاهی چین است. در ایران برای تمایز ظرفهای مختلفی که از چین آورده می شد آن که از جنس فلز بود سین یا سینی و آنکه از جنس کائولین بود را چینی می نامیدند. برای چیدن خوان نوروزی در این دوران از همین ظروف منقش بهره می بردند که نوع مرغی آن هنوز در ایران مرسوم است و این ظرفها را پر از نقل و قند و شربنی می کردند و به عدد هفت امشاسیند که عبارت اند از اردیبهشت، خرداد، امرداد، شهریور، بهمن و اسفندارمذ (زمین) و خود اهورا مزدا بر سر خوانهای نوروزی می گذاشتند و از این رو خوان نوروزی به نام هفت سینی نام گرفت که بعد ها با حذف (ی) نسبت همان هفت سین امروزی شد. اصولاً هفت در فرهنگ و ادبیات ایرانی عدد مقدسی است و کار برد آن در هفت خوان رستم، هفت طبقه آسمان، هفت مرحله عشق، هفت اختر، هفت اقلیم و... مشهود است و در ادبیات هم آثار زیادی با هفت آغاز شده چون هفت اورنگ و یا هفت گنج و...»

نمادها:

آنچه بر سر خوان نوروزی گذارده می شود به غیر از هفت سین، آینه و شمعدان و طبعاً شمع های فروزان، نان، شراب، نارنج غوطه ور در آب، شربنی، سرکه، سبزی، تخم مرغ رنگ کرده، ماهی قرمز، اسفند، و گلدان سمبل است. ابتدا بپردازیم به هفت سین که گفته اند شش نشانه است از برتری اهورا مزدا بر اهریمن.

۱ - سیب: نماد زایندهگی و عشق است.

۲ - سنجد میوه درخت کنار است که وقتی بارور می شود و عطر آن در فضا می پیچد تحریک کننده قوای احساسی انسان است و معتقدند که موجب عشق انسانها به یکدیگر می شود، به همین دلیل سنجد هم سمبل عشق است.

۳ - سرکه: نماد صبر و شکیبایی است

۴ - سیر: نماد تندرستی است

۵ - سبزی: نماد باروری و نوزایی است

۶ - در باره سماق گفته شده به رنگ خورشید در حال طلوع است و مظهر طلوع و آغاز دوباره است

۷ - در باره سمنو (سمنک) نقل قولهای مختلف است

۸ - آب سمبل روشنی دل می باشد که مظهر ایزد بانوی نیرومند آبهانا هیئتای بزرگ می باشد که مقام بسیار والا در ایزدان ایران باستان دارد. آناهیتا ایزد بانوی عشق، باروری، آب، برکت بخشی و پیروزگری است.

۹ - آینه نمادی از به خویشتن نگریستن و به درون نظاره کردن است. دقیقاً آنچه ای که در لحظه سال نو توصیه شده و در آن لحظه بی همتا که گذشته و آینده به هم پیوند می خورد باید نظری کرد بر خویشتن خویش.

۱۰ - ماهی نماد زایش، تازگی، شادابی و تکاپو است.

۱۱ - شمع مظهر فروغ و روشنایی است.

۱۲ - سکه نشان ثروت و دارندگی است

۱۳ - اسپند به معنای مقدس و نماد دور کننده چشم بد است.

۱۴ - شکر و شربنی برای شیرین کامی همیشگی افراد خانواده است

۱۵ - نارنج شناور در میان آب نماد زمین بر روی آب است.

۱۶ - تخم مرغ نماد آفرینش، نطفه و باروری است

۱۷ - نان نشان برکت و رونق روزی است.

در باره سفره هفت سین همچنین گفته شده است که سین ها نمادی از صداقت، عدالت و انصاف، رفتار و کردار و گفتار نیک، کامیابی و کامیاری، پرهیز گاری و تقوا، ادبیت و بخشش هستند.

نگاه کن که طبیعت ناب در این سفره نوروزی خلاصه شده است و آنچه در طبیعت از زیبایی ها وجود دارد مظهری در سفره هفت سین دارد. سفره هفت سین مملو از آرمان ها و آرزو های یک ملت برای بهروزی و سعادت مندی است و در واقع نه تنها یک ملت بلکه در معنای عام بشریت، چرا که این ها مفاهیم محلی نیستند و به گذشته و حال و آینده انسان و رستگاری ابدی او وابسته اند. « ۲۸

از این سفره در افغانستان آنگونه که باید باشد، نیست. هفت سین در افغانستان به هفت میوه تبدیل یافته است، ما نمی دانیم که ریشه پیدایش آن در چه و در کجاست. به هر حال سنت نیکویی شمرده می شود. رفتن به مزار شریف از قرنهای پیش از اسلام رواج داشته است، در پیش از اسلام مردمانی که آیین زرتشتی و بودایی داشتند از نقاط مختلف جهان چنانکه از قول "بن شوذب" و قزوینی گفته شد به بلخ می آمدند زیرا دو معبد بزرگ هردو آیین یعنی (نوبهار بلخ) زرتشتیان و (نواسنگه‌ارامه) بوداییان در بلخ واقع بود. مردمان روز اول نوروز را برای عبادت خدا به این معبد می آمدند، اما همانگونه که از بررسی های تاریخ بر می آید، می بایست پس از آنکه زرتشت بزرگ به قتل می رسد و جسد مبارکش را در تپه (خیر آباد) به خاک می سپارند، به یقین که پس از آنست که زرتشتیان جهت ادای احترام و دعا پیش از آنکه به نوبهار بلخ بروند به زیارت مرقد آن مبارک جمع می آمدند و بعد از آن به بلخ به نوبهار می رفتند. امروز آن همه شیوه های پرستش خدا و استقبال از بزرگترین خجسته روزهای اهورایی، شکل اسلامی یافته است با آنکه مبدأ حرکت آن اهورایی است. امروز هم مردم به مزار شریف می روند، اما به نام زیارت علی که هیچ رابطه ای با مردم سرزمین ما و نوروز ندارد و از جمله اعراب است که نوروز را هم نمی شناخته، اما واقعیت این جمع آمدن را در بالا بر شمردیم. بعد از ختم مراسم به اصطلاح "زنده" علی، مردم به سوی بلخ روان می شوند. اما اکنون از نوبهار بلخ دیگر نشانی نیست. نوبهار بلخ: «هنگامی که عبدالله بن کربز خراسان را فتح کرد، قیس بن هیثم را حاکم بلخ قرار داد. قیس به بلخ رفت و نوبهار را ویران کرد این کار به دست عطا بن صائب انجام گردید در سال ۴۰ هجری» ۲۹

اما امروز به جای نوبهار که عبادتگاه یکتا پرستان بود مردم به بالای گور خواجه عکاشه بن محسن الاسدی، و بعد به خواجه پارسا ملقب به برهان الدین و غیره که همه از جمله متشرعین ادب و فرهنگ عرب و مشوق استقرار سنت های عربی به جای آیین و فرهنگ پر جلال و پر شکوه مردم خراسان به شمار می آیند، می روند و عربی می گویند و عربی می خوانند. اینجا باید گفت که شکل حرکت همان است که بود، چیزیکه اتفاق افتاده است مضمون آن تغییر یافته است.

نوروز اگرچه در دوره پس از سامانیان هم تجلیل می گردید، مثلاً در زمان غزنویان. اما در دربار ها تجلیل می گردید، شاهان تجلیل می کردند، که مقصود عمده هم اخذ تحایف نوروزی و شنیدن خوشآمد گویی های شاعران بود، که

ما از جهت اطاله کلام از نمونه های آن صرف نظر می کنیم. در زمان های پس از سلطنت غزنویان از نوروز چندان خبری در افغانستان نیست. و اگر باشد هم در بارگاه شاهان است، و یا در شعر شاعران.

در زمان سلطان حسین میرزا (بایقرا) مرقد زرتشت بزرگ، به نام روضه علی تعمیر می گردد، و این امر در اثر هشیاری مردی به نام شمس الدین محمد که می خواسته آرمگاه زرتشت به هر نام و نشان که باشد، باید تازمان فرارسیدن و باز گویی واقعیت ها تعمیر گردد، صورت پذیرفته است. میر غلام محمد غبار در کتاب افغانستان در مسیر تاریخ می نویسد: «... (مقبره مزار شریف) در ولایت بلخ است که در سال ۱۴۸۰ در عهد سلطان حسین مرزا اعمار گردیده است. مردی به نام شمس الدین محمد که خودش را به شیخ بایزید بسطامی صوفی معروف منتسب می نمود کتابی غیر موثق به سلطان حسین نشان داد و گفت که در عهد سلطان سنجر سلجوقی تالیف گردیده و طبق تذکر این کتاب بایستی مزار امیرا لمومنین علی بن ابی طالب در قریه (خواجه خیران) بلخ بوده باشد. چون صحت این روایت از نظر تاریخی مشکوک بود، سلطان حسین وقتی از هرات به بلخ رفت قریه خواجه را مورد تفحص قرار داد و گنبد و قبری با لوحه سنگی دید، در این لوحه سنگ عبارت ذیل را نوشته بودند. هذا قبر اسدالله اخ رسول الله علی ولی الله. گرچه تاریخ چنین چیزی را تصدیق نمی کرد معذا سلطان حسین امر کرد تا بالای قبر عمارت موجود را بساختند و بازار و حمامی بنیاد نهادند.» ۳۰

پس از کشف به اصطلاح قبر علی است که زمینه مساعد میشود تا مردم به مزار شریف جهت بالا کردن "ژنده" ای به خلافت رسیدن علی، که به گفته امام جعفر صادق گویا در این روز به خلافت منسوب شده بود، اشتراک نمایند. این فرصت امکان برگزاری نوروز را نیز البته با مضمون و محتوای اسلامی مساعد نمود. درسالهای نخست مراسم "ژنده برداری خلافت علی که این قلم بآنکه از عمر، هفت هشت سالی را نگذاشته بودم شخصاً ناظر بودم که وقتی مردم به مزار شریف می آمدند، از خوشی و شادی که لازمه نوروز بود خبری نبود، بلکه کاملاً به شیوه اسلامی جای خوشی ها و شادی های نوروز را ماتم و گریه گرفته بود، از ده روز قبل از نوروز مداحان تیرچه به دست در اطراف روضه که به نام چار باغ یاد می گردید، و با آه و ناله و زجر خوانی در باره قتل علی و حسن و حسین خلق را به ماتم و گریه می آوردند و عوام در میدان ها به دور آنها حلقه می زدند و گریه و ناله می کردند، بعداً در روز نوروز خلق بسیار در مراسم "ژنده بالا" گرد می آمدند و همین که توغ علی را از درون گنبد (ایشانهای روضه) بیرون می آوردند، مردم هجوم می آوردند که دست خویش را به توغ برسانند و آنرا بیوسند، و یا دستمالی به آن ببندند و یا دستمالی از آن تیرک گویا بر گیرند، هنگام افراشتن توغ غوغایی از مردم بلند می شد صدای یا علی یا علی تا دور ها در فضا می پیچد سرو صورت ها زخمی می شد و اشکها بود که مثل دانه های باران از چشمها جاری می شد، بعد از افراشتن "ژنده" تا پایان روز زایرین سعی داشتند به هر شکل که شده خود را به توغ برسانند و آنرا بیوسند، اما جالب ترین و خونین ترین لحظه آن بود که در مکانی که "ژنده" را بالا می نمودند و آن قسمت را نظرگاه می گفتند و می گویند عده ای از معلولین نابینایان، شل ها و سایر مفالیح جمع می آمدند، تا مگر نظر علی به آنها بیفتد. هر ساله دو و یاسه تن که از قبل از سوی ایشانهای روضه کاندید می شدند و به مقام شاه ولایت ماب از پیش معرفی می گردیدند در دو یا سه روز پیش کور می شدند و در روز نوروز جور. قضیه چنان بود که در روز نوروز در هنگام "ژنده بالا، ناگهان در میان همه مردم کسی صدا می زد که های مسلمانان! کور بینا شد کور بینا شد. با شنیدن این صدا بود که قیامت کبرا آغاز می گردید، و سیل خروشان از مردم به جان کور گشته ای بینا شده چون گرگ گرسنه حمله می آوردند و سعی می نمودند تا تکه ای از جامه ی تن او را به دست بیاورند، چونکه آن مرد مبارک بود و علی به سببش نظر انداخته بود. در پهلوی آن مرد دو سه کس دیگر صدا می زد:

"های مردم مسلمان کمک کنید این این مرد را که، نظر کرده ای شاه مردان است!" و همان بود که هرکسی پول در می آورد و به (بادیگارد) آن کور بینا شده می پرداختند، سپس در میان هجوم خلق الله آن چند (بادیگارد) موظف مرد نظر کرده ی علی را روی دست ها گرفته به یکی از حجره های ایشان های روضه وبعد به خانه و یا دوکانی انتقال می داند و تا چند روز مردم به دیدار آن نظر کرده سخی می آمدند و نقد و جنس می پرداختند و دست و صورت وی را می بوسیدند. که بعداً غنایم ناشی از نظر علی بین ایشان های روضه و بادیگارد ها که معمولاً از خویشاوندان کاندید مقام دریافت نظر می بود؛ تقسیم می گردید. اما گاهی در اثر غفلت و یا ناتوانی محافظین اتفاق می افتاد که در اثر هجوم خلق الله، آن نظر کرده سخی قربانی لگد و فشار مردم شود و جان ببازد. تا چهل روز یعنی از اول حمل تا ده ماه ثور مراسم ماتم در مزار شریف حاکم بود. اطراف روضه در این چهل روز فاتحه، پر از ملنگ ها بود که هر کدام به رنگی سوته و کجکول داشتند، از هر طرف مردم دیگ های شوله و برنج می آوردند و نذر می دادند، نه از ساز خبری بود و نه از خوشی و نه از نوروژ، اما نوروژ بود. به نام روز به خلافت رسیدن علی، چه به جا فرموده عارف فرزانه شیخ فرید الدین عطار نیشابوری در اسرارنامه:

زندانی دلی پرزرق و پر مکر
گرفتار علی ماندی و بویکر
همه عمر اندرین محنت نشستی
ندانم تا خدا را کی پرستی

همانگونه که در بالا اشاره شد که پارسیان به قول علی دشتی عرب تر از عرب شدند، در خراسان یا افغانستان امروز وقتی پس از چندین قرن، مقاومت ها درهم کوبیده میشود، سر ها بریده شد، فشار فقر و زجر اعراب از یکسو و رونق بازار دین عرب یعنی (جزیه ستانی، به دست آوردن غنایم از جنگ و جهاد، کنیز گیری، غارت و چپاول مال و منال مردم، دروغ، قتل، دزدی) از سوی دیگر، مردم را در تنگنا قرار داد، بنابراین آن هیچ چاره ای باقی نمی ماند که برای حداقل زنده ماندن به عرب و آیین عرب نپیوست. از سوی دیگر نیرو های مقاومت مادی و معنوی به وسیله اعراب دیگر نابود شده بود، و نشانه هاییکه مبین گذشته تاریخی و افتخار ملت ما بود از بین برده شده بود، مثلاً این واقعیت از گزارش ابو ریحان بیرونی در آثار الباقیه کاملاً به اثبات می رسد. که در باره خوارزم می نویسد: «قتیبیه بن مسلم هر کس را که خط خوارزمی دانست از دم شمشیر گذرانید و آنان که از اخبار خوارزمیان آگاه بودند و این اخبار و اطلاعات را میان خود تدریس می کردند ایشان را نیز به دسته ی پیشین ملحق ساخت بدین سبب اخبار خوارزم طوری پوشیده ماند که پس از اسلام نمی شد که آنها را دانست.» ابوریحان بیرونی، آثار الباقیه ص ۵۷

عین واقعیت در افغانستان نیز از سوی اعراب تحقق یافت با گذشت روزگاران و عواملی که بر شمرديم سرانجام کاربه جایی کشید که اگر پارسیان، (عرب تر از عرب شده بودند) اینان خراسانیان (افاغنه امروزی) عرب شدند، اگر پارسیان (در مقام تحقیر دین و عادات گذاشته خود برآمدند) اینان در مقام انکار و نابودی آن شدند. اگر پارسیان (هوش و فکر و معلومات خود را در اختیار ارباب جدید خود قرار دادند) اینان هوش و فکر معلومات عرب را اختیار نمودند. اگر پارسیان (مباهات می کردند که نام عربی بر خود گذارند) اینان در پی آن شدند که نامی بر خویش گذارند که اظهار غلامی ونو کر بودن عرب را نشان بدهد مثل: غلام عمر، غلام محمد، عبد الخالد، خادم علی، خادم حسین، عثمان قل، و غیره که همه بیانگر ارادت به غلامی و بندگی اعراب را نشان می دهد. و این زبونی به خاطری بود که باز هم به گفته علی دشتی (از خوان یغما نصیبی ببرند). و امروز هم در روزگاران که جهان به تسخیر سیارت دیگر مشغول اند، اینان درس فقه و تفسیر تدریس می کنند، و آنگونه که اینان در دفاع از دین و فرهنگ اعراب موضع

گرفته اند، حتی مکه و مدینه از این مواضع اغوا گرانه بیرون بر آمده اند. به لحاظ همین موضع گیری بیگانه پرستانه است که حتی در نوروز هم سعی داشتند، ماتم را جا یگزین نشاط و خنده نمایند تا در اثر به ماتم کشاندن مردم و بیزار کردن آنها از نعمات دنیا و کشاندن شان به آخرت، خود سودی ببرند یعنی لذایذ دنیا را به خود اختصاص بدهند.

در حقیقت گریه و ماتم آنها در روز نوروز در ضدیت تام با ذات و سرشت نوروز بود، اصولاً در آیین زرتشتی جایی برای ماتم وجود نداشت، در آیین زرتشتی آرمان زندگی، شادی و خوشبختی بود، آیین زرتشتی با گریه و ماتم و ترک دنیا و ریاضت های سالوسانه کاملاً مخالف بوده و است. در طول تاریخ پیش از اسلام نوروز روز شادی و نشاط بوده است. که ما تصویر آن را در اشعار نظامی گنجوی آوردیم. اما اسلام تمام مظاهر شادی را حرام گردانید، موسیقی که عنصر اساسی تقویت جسم و جان است، حرام گردید، که در پیش از اسلام مردم ما بدون زمزمه موسیقی حتی غذا نمی خوردند، زن که مظهر بلا شک و تردید همه زیبایی ها و خلاصه لذت زندگی و خدای عشق و آرایش و آراستگی به شمار می آید، پس از استقرار اسلام زندانی شد و از آزادی و آزادی ها محروم گشت و صفت کنیز یافت و به ماشین ارضای شهوت مرد تبدیل گشت، و در یک کلمه خنده به مثابه نمادی از سعادت و خوشی زندگی؛ حرام اعلام شد. در اثر این، مردم در روز نوروز به جای آنکه به باغها و گلگشت ها بروند به قبرستانها آنها قبور اعراب که قاتل پدران و مادر شان به حساب می آید روی آوردند، مثلاً در کابل مردم به شهدا که قبر ابو رفاعة و شاه دوشمشیره که با دود ست مردم کابل را می کشت و یا شاه شهید قبر ابو اسحاق که آنجا را گورستان خواجه ها گویند که ابواسحاق در زمان تجاوز اسلام به کابل در حالیکه بر گردنش شمشیر هم خورده بود اما با آنها بر علیه مردم کابل (کفار) می جنگید و آدم می کشت، زن و مرد جمع می آیند و نوحه و زاری می نمودند و می نمایند. یا در منطقه ایکه به نام "سخی" مشهور است که معلوم نیست، آنجا چه بوده که به نام زیارت علی معروف گردانیده شده است. حتماً آنجا نیز بتکده ای بوده یا آتشکده ای.

به هر حال پس از چند قرن و در پسینه سالها یعنی زمانی که ساز و نوا و موسیقی در افغانستان از زندان تکفیر محتسب و ملا آزاد شد و اندکی بعد زن نیز چهره از پشت پرده بندگی و اسارت بیرون آورد و چون آفتاب از پشت ابر های تیرگی های قرون، نور در اجتماع افشاند، و در جو جاهلیت مطلق جامعه روزنه های علم و دانش گشوده گشت و ندای خرمندان ی نا صر خسرو بلخی به گوشها جا گرفت:

ای امت بد بخت، بدین زرق فروشان

جز از خری و جهل چنین بنده چرایید

خواهم که بدانم که مر این بی خردان را

طاعت ز چه معنی و ز بهر چه نماید

با این وصف در های انکار از خرافات و دروغ که به گفته حضرت جامی:

منع واعظ ز خرافات، ز غوغای عوام — نتوانیم، ولیکن به دل انکار کنیم

آهسته آهسته در بین قشری کوچک از مردم باز می گردید، و این بیت حضرت سنایی زمزمه و جای برای معنی خویش می یافت که گفته بود:

وین گروهی که نورسید ستند

عشوه ی جا و زر خرید ستند

ماه رویان تیره هوشانند

جاه جویان دین فرو شانند

گشته گویاز بغض یک دیگر
کین فلان ملحد آن فلان کافر
داده فتوا به خون اهل زمین
از سر جهل و هم از سر کین
در نفاق و خیانت و تلبیس
در گذشته به صد درک زابلیس
همه در علم سا مری وار ند
از بیرون موسی از درون مارند

اواخر دهه سی تا به ظهور اسلام میست ها در صحنه، بابا نوروز گیسو سپید تاریخ ما به ویژه در مزار و کابل از مراسم عزا داری خلاص می شود. در مزار شریف مداحان غایب می گردد و اگر صدا های شان از گوشه و کناری گوش جان را می خراشید، موثر نمی افتد و مشتری برای به دام گریه انداختن، مانند قرنها و سالهای پیش نداشتند. عکس آن به جای آنها، سازندگان و استادان موسیقی در کافه ها و محافل حضور پیدا نموده و شب ها تا پگاه نشاط می بخشیدند، دکاکین از اقسام و انواع شیرینی باب و آنچه را که امام محمد غزالی حرام گفته بود به بازار حلال آوردند، گل خنده بر لب ها شگفت و سرکس ها و مسخره گان به بازی و دار بازی پرداختند و فرشته های زیبایی و عشق و پاکیزگی یعنی زنان به شوخی و دلبری آمدند، و در محافل سرود، شعر و خنده حضور یافتند. نوروز دو باره آرایش یافت بی آنکه کسی روز تولد و چگونگی زایش آنرا بیاد داشته باشد

ناگهان پس از چند سال محدود، دوباره ابر های تیره از قبله بر می خیزد و سخت توفان می شود. روی خورشید آزادی زن را ابر های تیره می پوشاند، جای سرود های روان بخش چنگ و چغانه را رعد و برق قتل و کشتار می گیرد. صدای دره و تازیانه است که گوش های جان را به هلاکت می خراشد، نوروز عزیز دو باره به توغ ماتم و عزا داری بسته می شود. تا اینکه نیروی اجرائیه پی منسجم اسلام یعنی طالبان به مثابه متکاملترین شکل مجاهدین بر اریکه قدرت تکیه زده، هر گونه مصالحه و مسامحه در برابر شریعت ناب محمدی را ناروا دانسته و به اجرایی دقیق امر بالمعروف و نهی از منکر می پردازند. بنابر آن حضور زن در اجتماع، صدای چنگ و چغانه حرام، و نوروز به مثابه عید مجوس، منع قرار می گیرد. و منکرات را که امام غزالی و دیگر امامان و فقهای اسلامی دستور داده بودند در عمل تطبیق می نمایند. اینجاست که نوروز را در بازی های سیاسی وارد می نمایند. پس از منع قرار دادن طالبان نوروز را، آنان که خود در نخست در بیرنگ ساختن نوروز، و به چادر انداختن زن، و منع موسیقی، اداره امر بالمعروف و نهی از منکر را ایجاد نموده بودند، یک باره صدای دفاع از نوروز را بلند می کنند، در این روزگار است که شاعران و نویسندگان و قلم به دستان بسیج می شوند، سعی می نمایند که نوروز را یک پدیده ی اسلامی بسازند، بنابر آن از منابع و مأخذ مختلف نقل قول آورده می شد که در زمان عباسیان فلان خلیفه نوروز را تجلیل می نمود و فلان بن فلان شاعر در زمان فلان بن فلان خلیفه و یا امیرالمومنین در باره نوروز چنین قصیده ی سروده و این فلان مجلس در خلافت فلان امیراسلام به مناسبت نوروز چنین مجلل برگزار گردید. با این گونه روایات، آگاهانه و یا نا آگاهانه در پی آن بودند که اسلام را درقبال نوروز تبرئه نمایند و طالبان را عناصر ضد اسلام نشان بدهند. و این بازی سیاسی بود که از طرف رقبای طالبان به کار انداخته شده بود، در حالیکه طالبان هیچ عمل مخالف اصول و موازین شریعت ناب محمدی را مرتکب نشده بودند. چه در مورد زنان بوده، چه در مورد ساز و موسیقی و چه در مورد نوروز و چه در مورد بت های بامیان. به گونه مثال وقتی بت های بامیان که مظهر درخشانی از یک فصل تمدن و

فرهنگ در تاریخ کشور ما به حساب می آمد به دست طالبان مطابق اصول و موازین شرعی اسلام ویران گردید، به شمول این قلم همه یکصدا آواز دادیم که جنایت، جنایت، طالبان جنایت عظیم کردند. اما سوال اینست که چرا در هزار و چند صد سال پس از آن که قیس بن هیثم و عطای بن صائب که نوبهار بلخ را در پهلوی صد ها آتشکده و معبد بودایی و عیسوی ویران نمودند و یا ابراهیم بن جبرئیل که به قول یعقوبی در البلدان در زمان ولایت داری فضل بن خالد برمکی در دوران خلافت رشید عباسی، (شاه بهار کابل) را ویران و تمام جواهرات آن را به غنیمت گرفته و بت بزرگ را سوزاند ۳۱ نه تنها یک شاه بهار که به قول عبدالحی حبیبی به نقل از هیون تسنگ زایر چینی که « در کابلستان شاه بهار های متعددی بوده» ۳۲ که همه را اعراب در اثر تجاوز ویران و ثروت های آنها را به یغما بردند، که صد ها و هزاران نمونه از این ویرانگریها در تاریخ موجود است و همه پیش از هجوم چنگیز به دست مسلمانان عرب صورت گرفته است، یک نرینه ی پیدا نشد که از آن جنایتکاران به بدی نام ببرد و جنایات شان را محکوم بدارند؟ مگر طالبان به مثابه متکاملترین شکل مجاهدین اسلام می تدوام همان اصول و موازین حاکمیت دین و فرهنگ اعراب به شمار نمی آمدند؟ یا مثلاً" در کدام دوره تاریخ اسلامی اگر دوره سامانیان بلخی را بگونه نسبی در نظر بگیریم تا سلطنت شاه امان الله خان البته به مدت چند ماه و تا دهه اواخر دهه ۳۰، زن از کدام حقوق و آزادی بر خوردار بوده و در جامعه حضور بالفعل داشته است؟ چرا ما آن روزگار را تحریم نمی کنیم؟

به هر حال این نکته را نباید انکار کرد که زنان خراسان (افغانستان امروزی) ما حافظین مواریث شکوهمند تاریخ و سنت های نیایی ما به شمار می آیند. زیرا این راد زنان سرزمین ما بودند که با آنکه در بند بوده اند، هرگز رسوم و عنعنات خدا پسندانه اجدادی خویش را فراموش نکرده و بسیار ظریف و زنانه مردان را وادار به برگزاری و سپاس یادگارها ی نیایی وادشته اند؛ که یکی هم نوروز است. این زنان بودند که در بدترین حالات بیداد مذهبیون، در خانواده، در شب نوروز سبزی می خواستند و سبزی چلو می پختند و هفت میوه می خواستند و هفت میوه تر می کردند، این زنان بودند که با در نظر داشت دخل و خرج شوهران شان برای کودکان در نوروز جامه ای نو می دوختند و خود به آرایش می نشستند و خوان نوروز ی می گسترده و این زنان بودند که در صبح نوروز بالای همدیگر با شوخی و خنده آب می پاشیدند و گلاب می افشانند، رسومیکه همه ای آن را ابوریحان بیرونی در کتاب آثار الباقیه از صفحه ۳۲۵ تا ۳۴۷ ترجمه اکبر دانا سرشت توضیح نموده است که بهخاطر اطالیه کلام از ذکر آن می گذریم. و سرانجام این زن بود که در روز نوروز به نقل از یک شاهد عینی در روز نوروز، با عطر خوشایند از خانه برآمد تا به دست بوسی پدر برود که بوی عطر به دماغ طالب می رسد و زن را در کنار جاده به زانو می نشاند و به جرم آرایش در نوروز دره می زند و رهگذران نرینه از کنار او خاموشانه می گذرند. ولی زن نوروز را تجلیل کرده بود.

ومن الخرد التوفیق

آلمان - پانزده حوت ۱۳۸۳

پینوشتها:

- ۱ - شاهنامه فردوسی، متن کامل، چاپ قطره، ص ۱۳
- ۲ - محمد بن جریر طبری، تاریخ طبری، جلد ۵، ص ۲۱۷۰
- ۳ - جرجی زیدان، تاریخ تمدن اسلام، ص ۲۳۵
- ۴ - همانجا، ص ۲۳۲
- ۵ - همانجا، ص ۲۳۰
- ۶ - همانجا، ص ۲۳۰

- ۷ - علی دشتی، ۲۳ سال رسالت، ص ۴۰۲ - ۴۰۳
- ۸ - مرتضی راوندی، تاریخ اجتماعی ایران، جلد ۸، ص ۱۳۱
- ۹ - احمد علی کهزاد، تاریخ افغانستان، جلد ۱، ص ۱۹۷ - ۱۹۸
- ۱۰ - هاشم رضی، حکمت خسروانی، ص ۳۸۱ - ۳۸۲
- ۱۱ - امام محمد غزالی، کمیای سعادت، تصیح احمد آرام، جلد اول، ص ۴۷۸ - ۴۷۹
- ۱۲ - داکتر فرهنگ مهر، فلسفه زرتشت، ص ۱۸۶
- ۱۳ - همانجا، ص ۱۲۸
- ۱۴ - داکتر حسین وحیدی، شهر روشن زرتشت، ص ۳۶۰ - ۳۶۱
- ۱۵ - مرتضی راوندی، تاریخ اجتماعی ایران، جلد ۶، ص ۵۹۴ - ۵۹۵
- ۱۶ - شاهنامه فردوسی، ص ۶۴۶
- ۱۷ - اوستا، ترجمه و پژوهش هاشم رضی، ص ۴۸۷
- ۱۸ - کهزاد، تاریخ افغانستان، جلد ۱، ص ۲۰۷ - ۲۱۱
- ۱۹ - واعظ بلخی، فضایل بلخ، ص ۴۶ و جغرافیایی تاریخی بلخ و جیحون تألیف الهامه مفتاح، ص ۹۷
- ۲۰ - همانجا، ص ۹۴
- ۲۱ - ابو الحسین علی بن حسین مسعودی، مروج الذهب، جلد دوم، ص ۳۸۷
- ۲۲ - واعظ بلخی، فضایل بلخ، ص ۲۰ و جغرافیایی تاریخی بلخ، ص ۹۶
- ۲۳ - عبدالحی حبیبی، تاریخ افغانستان بعد از اسلام، ص ۶۶۶
- ۲۴ - محمد جواد مشکور، تاریخ اجتماعی ایران در عهد باستان ص ۳۳۵ و جغرافیایی تاریخی بلخ ص ۸۴
- ۲۵ - رحیم عزیزی، بررسی های تاریخی و مذهبی آئین نوروزی چاپ آلمان، ص ۹۴
- ۲۶ - مرتضی راوندی، تاریخ اجتماعی ایران، جلد ۶، ص ۵۹۶
- ۲۷ - بررسی های تاریخی و مذهبی آئین نوروزی، ص ۱۱۸
- ۲۸ - انترنیت، سایت پیوند
- ۲۹ - الهامه مفتاح، جغرافیایی بلخ و جیحون، ص ۹۵
- ۳۰ - میر غلام محمد غبار، افغانستان در مسیر تاریخ، ص ۲۸۰
- ۳۱ - احمد بن ابی یعقوب، البلدان، ترجمه داکتر ابراهیم آیتی، ص ۵۵
- ۳۲ - عبدالحی حبیبی، تاریخ افغانستان بعد از اسلام ص ۱۵ - ۱۶.